

آشنایی با عرفان کیهانی

(حلقه)

استاد محمد علی طاهری

نوشته شده از روی دی دی وی تصویری

جلسه معارفه دانشگاه - آشنایی با عرفان کیهانی (حلقه)



تقدیم به قافله سالارِ عشق

تایپ شده در تاریخ : ۱۳۸۹/۰۸/۰۵ « توسط یکی از شاگردان »

اما بُعد کیفی حضور این کارمند را چه تشکیل میدهد ؟ آیا هر کسی آمد سر کار و کارتس را زد از یک کیفیت حضور برخوردار است ؟ مسلماً این طور نیست . یک کارمندی را شما می فرمایید که دلسوز است و یکی را میفرمایید که از زیر کار در رو هست . یکی را می گوئید که عاشق کارش است . یکی را میگوئید نه ، همینطوری دارد وقت گذرانی می کند . خوب ، پس یک بُعد کیفی بر حضور این کارمند حاکم است . تمام مسائلی را که ما دنبال می کنیم به همچنین ، از صبح که از خواب بیدار شویم ، رانندگی که می کنیم ، به سر کارمان که می خواهیم برویم ، یک روز میگوئیم که وای باز هم صبح شد باید بروم سر این کارم ، یعنی یک کیفیتی برایمان هست . یا این که با شور و شوق بلند می شویم که برویم به کارمان برسیم ، یعنی بُعد کیفی اش را داریم ، تمام مسائل زندگی ما بُعد کمی دارد و بعد کیفی دارد .

بُعد کمی اش را روی کدام پله سنجش می کنیم ؟ روی پله عقل
اما بُعد کیفی اش را روی کدام پله سنجش می کنیم ؟ روی پله عشق نگاه می کنیم .
از روی پله عقل که نمی توانیم بگوئیم که یک نفر چند واحد دلسوز است . چند واحد عاشق کارش است .

خوب روی پله عشق کمیّت دیگر به درد نمی خورد ، لذا وقتی می آیم روی پله عشق گفته می شود (فرضاً به عنوان مثال) استدلال به درد نمی خورد . لذا گفته می شود

« پای استدلالیان چوبین بُود *** پای چوبین سخت بی تمکین بُود »

نه اینکه استدلال بد است . استدلال اگر نداشته باشیم که اصلاً نمی توانیم زندگی بکنیم . اما استدلال کجا به درد میخورد ؟ زمانی که روی پله عقل هستیم .

روی پله عشق با علم و دانش می شود عاشق شد ؟ یا با پند و نصیحت عاشق شد ؟ یا میشود با پند و نصیحت دست از عشقی کشید ؟ مسلماً جوابمان چیست ؟ خیر

روی پله عقل هم با عشق صرف نمی شود آپولو را فرستاد کره ماه ؟ تا دقیقاً کمیتهای بسیار بسیار ریزی دیده نشود و محاسبه نشود نمی توانیم به صرف اینکه ما عاشقیم یک آپولوی رو بفرستیم برود کره ماه ، آنجا عقل حاکم است و اینجا عشق حاکم است .

• تعریف مقدماتی عرفان

خوب دنیایی که می خواهد بُعد کیفی هستی را مورد بررسی قرار بدهد این دنیا می شود دنیای دل ، دنیای عشق ، یا اصطلاحاً دنیای عرفان .

خوب حالا البته عرفان که به معنی شناخت است . اینجا یک اصطلاح است باید بازش کنیم باز هم . خوب این بُعد کیفی را دوباره یاد آور بشویم که در تمام لحظات با ما قرار دارد مثلاً یک مثالی از قضایای عبادی خدمتان بزنم . فرضاً نماز می خوانیم . این نمازی که ما میخوانیم یک بُعد کمی دارد که میگوئیم که دو رکعت خواندیم یا چهار رکعت خواندیم و احکامی دارد ، شرایط لباس و مکان و جهت . و همه این چیزها را در دل خودش دارد ، و تمام

اینها که به جا گذاشته شود تازه ما چه بخش از آن را توانستیم جواب بدهیم ؟ فقط توانستیم بُعد کمیتش را تا اینجا پاسخ بدهیم .

آیا بُعد کیفی نداشت ؟ بله بُعد کیفی قضیه می گوید اَقْمُ الصَّلَاةَ ، مَقِمْ شَدِيم . بُعد کیفی اش مَقِمْ شدن است ، ساکن شدن است ، متصل شدن است ، پیوند شدن است . حالا یکی میخواند ، یکی اِقْرَأ الصَّلَاةَ است و یکی اَقْمُ الصَّلَاةَ است . این دو تا کیفیت ، متفاوت است .

آیا این دو تا کیفیت متفاوت از آن عمل ما جدا است ؟ قابل جدا کردن است یا نیست ؟ مسلماً جوابتان منفی است . و هر پدیده ای و هر عملی میخواهد مذهبی باشد یا می خواهد کار روزمره باشد از بُعد دل جدا نیست . بُعد دل را ، بُعد عشق را حالا با هم قرار داد ببندیم و با اصلاً بوده ، بوده از روز اول این مسئله بوده ، اسمش را گذاشتند دنیای عشق یا دنیای عرفان .

• سکه وجودی

خوب پس ما یک سکه داریم که دو رو دارد . یک رو کمیت است و یک رو کیفیت است . هرگز ما کیفیت را نمی توانیم جدا کنیم . عرفان جزء لاینفک زندگی انسان است . اگر یک رو احکام داریم پشت سرش عرفان داریم .

عرفان است که می آید کیفیت را تعیین می کند . حالا بدون کیفیت ، آیا کمیت معنی دارد ؟ اگر هم دارد کم و کسر دارد .

بدون کمیت ، کیفیت چطور ؟ باز هم اگر معنی دارد که فکر نمی کنم داشته باشد باز یک چیزی کم است . یعنی در واقع اینها لازم و ملزوم هم دیگر هستند .

که البته من نمی دانم که چرا بعضی ها جدایش کردند ، این برای خود من هنوز حل نیست . البته نه اینکه نباشد ، شاید اشاره ای پیش کردیم ولی خوب خودش یک مسئله است که چرا اینها قراره جدا باشد و قراره جدایش کرده باشند .

• نگاه از چهار زاویه به هستی

به هر صورت حالا خواهیم دید که علم و فلسفه و مذهب و عرفان از چهار زاویه مختلف می خواهند به هستی نگاه کنند . هدفشان چیست ؟ هدفشان یکی است و هیچ مخالفت و مغایرتی با همدیگر ندارند .

و اگر فکری جهان شمول باشد از هر زاویه نگاهش بکنی دچار تناقضی نمی شویم . از بُعد علمی نگاه بکنیم ، از بُعد فلسفی نگاه بکنیم ، یا از بُعد به اصطلاح عرفان و مذهب نگاه بکنیم هیچ تناقضی در آن بوجود نمی آید و این چهار تا ، چهار ستون یک عمارت است . و انسان لازم است که از هر چهار زاویه به هستی نگاه بکند .

خوب این یکی از منظرهای عرفان حلقه است که چهار زاویه را با هم قادر است نگاه بکند و لازم میدانند که نگاه بکند پیش .

« جنگ هفتاد و دو ملت همه را عُدْر بینه *** چون ندیدند حقیقت ، ره افسانه زدند »

و افراد تک بُعدی شدند به عللی ، و یکی میخواهد صرفاً از بُعد فلسفه ببیند ، یکی صرفاً از بُعد علم می بیند و یا از مذهب و یا از عرفان . خوب این تعریف مقدماتی عرفان و این است که جزء لاینفک زندگی ماست و اصلاً جدا شدنی نیست ، هیچ کسی قادر نیست که آن را جدایش بکند .

• عرفان کیهانی (حلقه)

اما بیاییم راجع به عرفان حلقه یا عرفان کیهانی صحبت بکنیم یا اینکه نام اصلی اش عرفان حلقه است . چرا حلقه ؟

سر لوحه این عرفان بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یا اسم اعظم است

اسم اعظم پیش ما باشد قدیم ، یعنی بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بسم الله یک ماجرابی دارد . رحمان از نظر ما یک ماجرابی و رحیم هم همینطور .

• بِسْمِ اللّٰهِ

((بِسْمِ اللّٰهِ)) ((فَاَیْمًا تَوَلَّوْا فْتَمَّ وَجْهَ اللّٰهِ - بقره ۱۱۵)) هر جا نگاه کنیم وجه الله است ، پرتوی روی اوست ، هر چیزی نامی دارد ، هر نامی نام اوست . و هستی نام اوست . او خودش نامی ندارد . او در جایگاه بی نامی قرار دارد . و از هر توصیفی که ما بکنیم مبراً است . ((سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا یَصِفُونَ - الصافات ۱۱۵ - المومنون ۹۱)) اما چرا توصیف میکنیم ، حالا این اسماء به چه کار ما می آید انشاءالله اگر شد راجع بهش صحبت می کنیم . خوب پس خودش نام ندارد ، تجلیاتش نام دارد . یعنی اشاره به تجلیات الهی .

« ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم *** ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما »

• الرَّحْمٰنِ

((الرَّحْمٰنِ)) مجموعه تسهیلات رحمت عام الهی است در جهت الیه راجعون . و رحیم تضمین حرکت الیه راجعون ، پس این اسم اعظم ما

و حالا بیاییم سراغ رحمان ، رحمان مجموعه حلقه های رحمانیت الهی است که متشکل است از تعداد بسیار زیادی حلقه هایی که قراره تسهیلاتی باشد در اختیار ما برای آنانی که می خواهند از عالم کثرت به عالم وحدت خودشان را بالا بکشند و نیاز به تسهیلات دارند .

« چون به جایی نرسد کس به توانایی خویش *** اَلَّا تَوْجِرَاغَ رَحْمَتِشْ گِیْرِی پِیْشْ »

این یک اصل است ، برای ما یعنی یک اصل است . و این حلقه ها در اختیار انسان قرار دارد تا ما بتوانیم از آن استفاده بکنیم و مسیر کمال را با استفاده از تسهیلات الهی طی بکنیم . چون خودمان صرفاً خیلی مشکل است .

« دام سخت است مگر یار شود لطف خدا *** وَرَنَّهُ آدَمَ نَبَرَدَ صَرَفِهِ ، ز شَیْطَانِ رَجِیمِ »

خوب ما اعتقاد داریم که بدون استفاده از رحمانیت عام الهی حرکت نمی گوئیم که غیر ممکن است ، مشکل است . برای این که مفهوم حلقه ها را یک خورده باز کنیم یک تعریف عرفان ، حالا وقتی میبایم ریز می شویم توی مسائل و تعریفهای عرفان ، یک تعریف عرفان حرکت از ظاهر به باطن است .

فرضاً ما می خوانیم ((وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا - آل عمران - ۱۰۳)) متصل بشویم به حبل الله ، خوب آیا ما اینرا خواندیم به چیزی دسترسی پیدا کردیم ؟ یا مثلاً می گوئیم که اعدوذا بالله پناه می برم به خدا یا ((إِذَا قُرَأَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ)) وقتی می خواهی قرآن بخوانی پناه ببر به خدا ، خوب ما هم میگوئیم که اعدوذا بالله ، آیا وقتی گفتیم اعدوذا بالله ، به خدا پناه می برم مسئله تکمیل است ؟ مسئله کامل است ؟ از نظر ما در موضوع عرفان ، یک تعریف عرفان حرکت از ظاهر به باطن است و وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ یا اعدوذا بالله اینها حلقه دارند و قرار بوده که ما به این حلقه ها متصل بشویم و از آنها استفاده بکنیم . به صرف اینکه ما بگوئیم پناه به خدا می برم آیا مشکلی حل می شود ؟ ما اعتقاد داریم بدون اتصالش ، بدون اینکه وارد حلقه اش بشویم کار مشکل است .

بنابر این مفهوم رحمان ، مجموعه رحمان ، در واقع مجموعه حلقه های رحمانیت الهی است که هر حلقه اش یکی از ظواهری است که باهش برخورد کردیم . مثلاً ما در حلقه اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ در این حلقه وارد می شویم و کارهایی انجام می شود در این حلقه به عنوان مثال ، یا در آن حلقه اعدوذا بالله وارد می شویم و کارهایی انجام میشود . حالا هر حلقه برای خودش تعریف خاصی دارد و کار بُرد خاصی دارد ،

خوب راجع به بسم الله گفتیم ، راجع به رحمان گفتیم ، و این عرفانی که راجع بهش صحبت می کنیم ، عرفان حلقه ، پس بخش عملی آن صرفاً با استفاده از حلقه های رحمانیت الهی تحقق پیدا می کند .

• رحمانیت عام الهی

رحمانیت عام الهی را همه می توانند ارزش استفاده کنند . گناهکار و بی گناه ، پاک و ناپاک ، مشروط بر هیچ عملی نیست ، رحمانیت عام است و هر کس بخواهد می تواند استفاده کند . و قرار است ما در مسیر مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ برای اینکه از این کثرت ظلمت خودمان را نجات بدهیم و به وحدت نور برسیم ، هر کسی می تواند از رحمانیت الهی استفاده کند .

((عشق یکسان ناز درویش و توانگر میکشد *** این ترازو سنگ و گوهر را برابر میکشد))

خیام می گوید بر من بهشت ار به طاعت بخشی این مزد بود ، لطف عطا می تو کجاست ؟

خوب لطف عطایش کجاست ؟ این لطف عطایش است که در واقع ، استفاده از حلقه های رحمانیت عام الهی منوط بر پاک بودن ، منوط بر بی گناه بودن نیست ، چون اگر بی گناه بودیم که دیگر نیاز به رحمانیت نداشتیم که ، چون گناه کار هستیم نیاز به رحمانیت عام الهی داریم .

• شاهد بودن

خوب پس این موضوعی که چرا عرفان حلقه ؟ این هست که ما از حلقه های متعدد رحمانیت عام الهی در عرفان عملی مان استفاده می کنیم . و در مورد استفاده از این حلقه ها نیازی به داشتن اعتقاد و ایمان و اشتیاق و اینها نیست . تنها شرط استفاده از آن ، شاهد بودن است .

((زِ مِی پَنیوش و دل در شاهدهی بند *** که حُسْنَش بَسْتَه زیور نباشد))

و در این حلقه ها فقط آدم بیطرف می خواهد ، آدم شاهد می خواهد ، حالا به عبارتی آدم تسلیم می خواهد . اگر فرصت شد بحث تسلیم و بحث مفاهیم وابسته به تسلیم را هم باز می کنیم .

خوب در دنیای عرفان به چنین فردی گفته می شود شاهد ، شاهد نظاره گر است ، نظاره گر به نوعی تسلیم است ، دارد نگاه میکند ، نه می گوید هست ، و نه می گوید نیست . آزمایش می کند اگر بود می گوید هست ، و اگر نبود می گوید نیست . هیچ اکراهی نیست ، هیچ اجباری نیست .

• چشم ظاهر بین و باطن بین

خوب همین تعریف عرفان ، حرکت از ظاهر به باطن را یک خورده بیشتر بازش بکنیم . در عرفان می خواهد انسان را به جایی برساند که چشمش از ظاهر بینی به باطن بینی برسد .
خوب ما با چشم ظاهر بین متولد می شویم ، یعنی چیزی جز گل و سنگ نمی بینیم ،

((ای خانه پرستان ، چه پرستید گل و سنگ ؟ *** آن خانه پرستید که خوبان طلبیدند))

خوب ما چشممان جز گل و سنگ چیزی نمی بیند ، اما گفته شده ((فَأَیْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ - بقره ۱۱۵)) هر جا را نگاه کنید پرتو روی اوست . چه زمانی چشم دل ما باز می شود تا ما بتوانیم به جای گل و سنگ پرتو روی او ببینیم ؟

به دریـا بـنـگـرم دریا تو بینم *** به صحـرا بـنـگـرم صحرا تو بینم

به هر جا بـنـگـرم کوه و در و دشت *** نشان از قامت رعنا تو بینم

کی چشم دل ما قرار است باز بشود که ما به دریا نگاه کردیم او را ببینیم ؟ به صحرا نگاه کردیم او را ببینیم ، و غیره .

خوب این یک مسیری است که انسان از شرکی که باهاش متولد می شود خودش را نجات بدهد .

چشم ظاهر بین اسیر شرک است . رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند . کی می رسد به جایی که به جز خدا نبیند ؟ جایی که چشم ظاهر بینش تبدیل شده به چشم باطن بین ، خوب حالا البته منظور از چشم باطن بین ، بعضی ها ممکن است استنباط کنند یعنی درون افراد را بخوانیم ، یعنی ستار العیوب بودن نقض بشود ، یعنی خیلی مسائل دیگر . خوب این از مسائلی است که به اصطلاح توی این قضیه دنبال میشود .

• هنر ضد ضربه شدن

در موضوع ، باز هم تعریفهایی که از عرفان هست ، در این عرفان هست ، در واقع هنر ضد ضربه شدن و اینکه زندگی اقیانوس مواجی است . هر آن بایستی منتظر امواج سهمگینی باشیم ، کسی که در یک زورقی نشسته باشد و بخواهد این اقیانوس را طی بکند قطعاً با چند تا موج تکه پاره های تخته هایش به گوشه و کنار پرتاب خواهد شد . موج اول نباشد موج دوّم ، موج سوّم و بالاخره امکان ندارد دوام بیاورد ، عرفان هنر ضد ضربه شدن است . و این ضد ضربه شدن یعنی از یک زورق ، فرد خودش را برساند به یک کشتی اقیانوس پیما ، در کشتی اقیانوس پیما دغدغه های خاطر کسی که در زورق نشسته وجود ندارد .

و این با استفاده از حلقه های رحمانیت الهی که درونش برویم امکان پذیر است ، البته به نظر ما ، دو نوع توان داریم ، یک توان فردی است که یک نفر میخواهد تلاش بکند و زور بزند و خودش را به این مسئله برساند ، ولی یک راه هم از نظر ما راه آن اتصال و ارتباط و پیوند با همین حلقه های رحمانیت است که در این صورت کیفیتهایی حاصل می شود که این کیفیت گفتیم مربوط به دنیای کیفیت است یعنی دنیای عرفان ، کمیتی نیست که روی پله عقل به دست بیاید ،

((به سعی خود نتوان برد پی به گوهر مقصود *** خیال بود که این کار بی حواله بود))

سعی نیست ، تلاش نیست ، تسلیم است . تسلیم در کجا ؟ تسلیم در حلقه مربوطه ، در حلقه مربوطه وقتی آمدیم شاهد شدیم ، تسلیم شدیم ، آنجا ماحصلی دارد که این ما حصل را بهش می رسیم .

دیگر از مواردی که در این عرفان است ، ارتقای ظرفیت هست ، استفاده کامل از اختیار هست ، و ما انسان را مختار می دانیم و بحث دیگری که اینجا اجمالاً توضیح بدهم که ممکن است برای دوستان سؤال باشد بحث اتصال است که حالا وقتی صحبت از اتصال می کنیم چگونه این اتصال صورت می گیرد ،

ما دو نوع اتصال داریم .

• اتصال فردی

اتصال فردی ، در اتصال فردی ((اذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ - غافر ۶۰)) فرد ((فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ - فصلت ۶)) مستقیم به او نگاه می کند و در این رابطه ((يَاكَ نَسْتَعِينُ)) از او می خواهد و در این رابطه پیوندی ایجاد خواهد شد ، پیوندی که ایجاد میشود به این سادگی نیست ، یعنی لازم است که اشتیاق بسیار بسیار زیادی در این رابطه باشد .

تا بگوئیم خدا نمیگوید بله ، سر راه این ارتباط مقاومتی قرار دارد که اشتیاق ، آن را در واقع خنثی می کند و باعث می شود که جریان ارزش عبور بشود و این اتصال و این پیوند تشکیل بشود ، بدون داشتن این اشتیاق موضوع به این سادگی نیست ، برای اتصال یا مُضْطَرَّ شدن است یا مشتاق بودن است یا هر دو ، اشتیاق را که گفتیم ، مُضْطَرَّ بودن هم ((اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكَ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ إِلَهَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ - نمل ۶۲)) بحث در این موضوع ، مُضْطَرَّ کسی است که از تمام امکانات زمینی بریده ، یعنی دیگر یک افسیلون به امکانات زمینی دل نبسته است .

حالا ما فکر می کنیم که یعنی درمانده ، تا چیزی بشود می گوئیم خدا ، بعداً می بینیم که آن جوابی که میخواستیم نگرفتیم و بعد هم خیلی سریع با خدا دچار تضاد می شویم ، نه ؟ مُضْطَرَّ یعنی کسی که از تمام امکانات زمینی بریده و به مقام تسلیم نائل شده ، و دیگر هیچ امیدی به هیچ پدیده زمینی ندارد . این اتصال را ما می گوئیم اتصال فردی ، که خوب آن را کاری باهانش نداریم و هر کسی خودش می داند و چه کار می خواهد بکند .

• اتصال جمعی

یک اتصال داریم که اتصال جمعی است ، در اتصال جمعی حلقه ای هست که ما میتوانیم اسمش را بگذاریم **حَبْلِ اللَّهِ** یا حلقه وحدت ((**وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا . . . - آل عمران ۱۰۳**)) یا هر چیزی که این معنی را برساند . در این حلقه سه تا عضو وجود دارد . یک عضو کسی است که متصل کننده است و یکی متصل شونده است و عضو سوّم هوشمندی حاکم بر جهان هستی یا شعور الهی یا هوشمندی الهی است .

فرد متصل کننده کسی است که متصل است و روزی آسمانی دارد . **مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ((الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمُ وَالْمُؤِمِّي الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ - الحج ۳۵))** ((**أُولَئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرُؤُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ - القصص ۵۴**)) (در شش جا ذکر شده) کسی که از روزی خودش انفاق می کند .

• انواع روزی

روزی بر دو نوع است ، یک روزی زمینی است ، یک روزی آسمانی است .

• روزی زمینی

روزی زمینی تابع قانون ((**لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى - نجم ۳۹**)) است ، روزی زمینی را باید برایش از قانون تلاش و سعی باید بهش رسید ، باید بدویم دنبالش ، از ما حرکت و از او برکت ،

• روزی آسمانی

اما روزی آسمانی بغير حساب و تابع قانون دیگری است ، قانون بازتاب ، ما مشتاق باشیم ، ما مثبت باشیم ، تابع قانونش می شویم ، روزی آسمانی مشمول ما خواهد بود ، این روزی آسمانی کسی که متصل میشود روزی آسمانی دارد ، از روزی آسمانیش می تواند کس دیگری را سپیم بکند ، انفاق بکند به دیگری و می تواند هم نکند . به محض اینکه با کس دیگری این روزی خودش را تقسیم کرد عضو سوّم هم که همیشه هستش ، سه تا که شدند چهارمی اش گفته منم ، چهار تا که شدند پنجمی اش گفته منم ، شش تا شدند .

یعنی یک نفر می تواند به ده نفر روزی آسمانی اش را بدهد ، می تواند به هزار نفر بدهد ، این در عرفان عملی قابل تجربه است و قابل آزمایش است و تکرار پذیر است ، خوب و در آن صورت در این حلقه فیض الهی جاری می شود ، و کارهایی انجام می شود که خوب خودمان آنوقت متعجب می شویم که ما میتوانستیم از فیض الهی به این سادگی و راحتی مستفیض بشویم و خودمان را محروم کرده بودیم . خوب این حلقه جمعی است . کسی که ، نفری که می آید توی این حلقه می خواهد از روزی آسمانی استفاده بکند فقط یک شرط دارد ، شاهد بودن همانی که گفتیم

((ز می بنیوش و دل در شاهدهی بند *** که حُسنش بسته زیور نباشد))

حالا می بینیم که یواش یواش متوجه می شویم که منظور از شاهد و خیلی صحبت‌های دیگری که انشاء الله خدمتان اگر قسمت بشود خواهیم داشت منظور چه چیزهایی است و چقدر حُسن دارد که ما شاهد بشویم و تسلیم بشویم ، وقتی آمدیم در این حلقه دیگر کاری از ما بر نمی آید ، ما فقط باید تسلیم باشیم ،

خوب پس کارها به طور کلی دو بخش می شود ، یک کار ماورایی و آسمانی و یک کار زمینی است ، کار زمینی قانون ((وَأَنْ أُنِيسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى - النجم ۳۹)) بر آن حاکم است .

• کار آسمانی و ماجرای تسلیم بودن

کار آسمانی قانون تسلیم بر آن حاکم است ، هیچ حلقه ای نیست که ما بیاییم توی آن حلقه زور بزنیم ، تلاش بکنیم ، سعی بکنیم ، محال ممکن است ما سعی بکنیم و چیزی را دریافت بکنیم در آن مسئله ماورا ، در مسئله آسمانی .

((الاّ در حریم عشق نتوان دم زد از گفت و شنود *** زانکه آنجا جمله اعضاء چشم می باید و گوش))

درون این حلقه هم که آمدیم دیگر علم و دانش و تخصص و مسائل ما به درد نمیخورد .

((بشوی اوراق اگر همدرس مائی *** که درس عشق در دفتر نباشد))

آمدی توی حلقه دیگر هیچ چیز زمینی به درد نمی خورد ، مسائل زمینی را همه را باید بگذارید کنار به درد نمی خورد ، هر چه اش را بیاورید ، در کارت اخلاص می کند . در آنجا فقط باید شاهد شد و تسلیم بود .
از نظر ما این مفهوم تسلیم و اسلام و مسلمان ، این است که در پیشگاه او دیگر جای دم زدن و گفت و شنود نیست ، در پیشگاه او دیگر باید تسلیم شد ، دیگر نتوان دم زد از گفت و شنود .

• عرفان عملی

خوب ما از حلقه های جمعی استفاده های بسیار زیادی میکنیم در عرفان عملی مان ، یعنی عرفان عملی مان همین است . بحث حلقه است و بحث تسلیم است ، منتهی در هر حلقه کاری انجام می شود ، تسبیلاتی در هر حلقه ای موجود است که در آن حلقه در اختیار ما قرار میدهند ، که خوب حالا آن تعریف خود حلقه ها هم یک بحث جداگانه ای را می طلبد .

• صلح

موضوع دیگری که در این عرفان دنبال می شود در واقع عرفان صالح شدن را و حرکت به سمت صالح شدن و عمال الصالحات را دنبال می کند .
صالح یعنی چه ؟ کسی که در صلح قرار دارد .

(۱) صلح نسبت به خدا

(۲) صلح نسبت به هستی

(۳) صلح نسبت به خود

(۴) صلح نسبت به دیگران

حالا از این منظر ، دیگر نگاه بکنیم ممکن است بگوییم که ما مگر ما در صلح نیستیم ؟ ولی اگر ما تضاد خودمان را با خدا مورد بررسی قرار بدهیم ، تضادمان را با هستی ، با خودمان و با دیگران آنوقت متوجه می شویم که چه خبر است .

• صلح نسبت به خدا

تضاد با خدا ، سرِ عدالتِ ، سرِ حکمتِ ، سرِ عبادتِ ، سرِ این ، سرِ آن و یک بخش قدرتمندی از تضاد وجود ما را فرا گرفته ، ما در بحث های خودمان می دانیم که تضاد یعنی سمّ ، تضاد تشعشعات منفی ایجاد می کند که دوستانی که با عرفان کیهانی آشنایی دارند می دانند که زبان انسان زبان تشعشعات است . تضاد یعنی اینکه مغز سمّ ایجاد میکند . این علمی است .

و در عرفان کیهانی راههای صلح با خدا بسیار آسان است ، یعنی خیلی سریع با یکسری مباحث و ادراکات صلح با خدا پیش می آید ، صلح با خدا یکی از تضاد های عمده بشر است . ولی یکی از آسانترین هاست ، یعنی آسان ترین بخشی است که از نظر ما وجود دارد ، یعنی اولین بخشی که انسان میتواند با آن به صلح برسد صلح با خداست ، از نظر ما ، و در عرفان حلقه این مرحله خیلی زود اتفاق می افتد .

• صلح نسبت به هستی

صلح با هستی در مرحله بعد قرار دارد ، حالا ممکن است که دوستان بگویند که ما با هستی در چه تضادی هستیم ؟ وقتی باز بشود آنوقت متوجه می شویم که جهان هستی کتاب آیات آشکار الهی است و در این کتاب یک نوشته هایی وجود دارد ، یک دستور عملهایی وجود دارد ، و عملکرد ما اصلاً یک چیز دیگر است ، و ما در تضاد با آیات آشکار الهی یا کتاب مبین هستیم . خوب ، در مرحله بعد این تضاد هم قابل حل است و مشکل نیست .

• صلح نسبت به خود

تضاد با خود هم به دنبال آن ، یا صلح با خود هم به دنبال آن قابل حصول است ، در مرحله سوّم .

• صلح نسبت به دیگران

اما تضاد با دیگران ، صلح با دیگران به این سادگی میسر نمی شود ، لذا خان اصلی در عرفان حلقه رفع تضاد با دیگران است ، رسیدن به صلح با دیگران است . خان اصلی است .
و ما به خوبی میدانیم که وقتی برویم با خدا به صلح برسیم تازه به ما می گویند که بروید مشکلات را با مردم حل کنید ، تازه به ما میگویند که برگردید تضادتان را با دیگران حل بکنید ، ما این را به خوبی میدانیم ، یعنی برویم در او فنا هم بشویم ، در خداوند حل هم بشویم باز می گوید که تا حالا خودت را نجات دادی ، تکلیف دیگران چه می شود ؟ برگرد و برو با دیگران بیا بالا .
تا اینجا فقط به فکر خودت بودی ، تو فقط گلیم خودت را از آب کشیدی بیرون ، حالا برگرد برو پایین و با دیگران بیا بالا ، ما این رو به خوبی می دانیم .
و در این رابطه این یک مسئله ، و یک مسئله دیگر بحث عبادت عملی است ، که این دو تا را من خدمتتان بگویم آنوقت یک قضیه ای را که در عرفان حلقه دنبال می شود و آن بودن با مردم است می توانیم نتیجه بگیریم .

• انواع عبادت

برای اینکه منظورمان را بیان بکنیم ، بیاییم بگویم عبادت بر چند نوع است ؟

(۱) عبادت نظری ،

(۲) عبادت عملی .

و برای اینکه این مفهوم را بهتر بازش بکنیم مقایسه اش بکنیم با رفاقت .
رفاقت چند جور است ؟ رفاقت دو نوع است . رفاقت نظری و رفاقت عملی .

• رفاقت نظری

در رفاقت نظری ، زبان بازی است . ما میگوییم که مخلصیم ، کوچیکیم ، عبدیم ، عبیدیم ، خاک زیر پایت هستیم . حرف است دیگر . اما به محض اینکه طرف یک ذره پایش را از گلیمش بگذارد بیرون چه می شود ؟ از ما یک واکنش دیگری رُخ خواهد داد .

خوب این کاری ندارد این را همه توی کوچه و خیابان دارند رد می شوند و هی برای هم تعظیم می کنند و هی دولا راست می شوند . اگر واقعاً اینجوری است پس مشکل بشر سر چی هست ؟ اگر همه خاک زیر پای همدیگر هستند ، مخصوصاً حالا ما ایرانی ها هم که دیگر ماشاءالله در این رابطه خیلی در اینار و فداکاری هستیم خوب پس مشکلمان چیست ؟ چرا با هم اختلاف و تضاد داریم ؟ خوب این میشود رفاقت نظری .

• رفاقت عملی

رفاقت عملی چه موقعی است ؟ زمانی است که کسی که گرفتار است در آن لحظه ما بغل دستش حاضر باشیم ، شریک گرفتاری اش باشیم . توی این موقع که فرد گرفتار است با هر که تماس میگیرد ، میگوید ای کاش دو دقیقه زود تر گفته بودی ، ای کاش دیروز گفته بودی ، ای وای من الان ... خوب یک بهانه ای را دارد و خودمان ، همه مان یعنی ، چقدر از این دوستان را دیدیم ، و کنار گذاشتیم و رفتیم سراغ دیگری و دیگری و دیگری و هر کدامان برای دیگری در واقع همین ماجرا را داشتیم .
خوب حالا چه موقع روی رفیقان حساب می کنید ؟ زمانی که برایتان ثابت بشود رفیقان در عمل رفیقان است ، نه در حرف .

• عبادت نظری

خوب ما که توی رفاقت نظریمان با عالم بالا که خوب خیلی دست و بالمان باز است ، سبحان الله ، الحمدالله ، کم نمیگذاریم ، کم نمی آوریم ، کما اینکه بین رفیقهایمان هم کم نمی آوریم ،

• عبادت عملی

خوب اگر قرار باشد از عالم بالا بخواهند روی رفاقت ما حساب کنند چه کار باید بکنند ؟ چه ملاکی باید باشد ؟
چه موقع بدانند که ما رفیق عمل هستیم ، چه موقعی معلوم می شود که روی ما هم می توانند حساب کنند و ما زبان بازی نمی کنیم . فرق زبان بازی با غیرش چیست ؟ زمانی که حی علی خیر العمل . درست است ؟
حی علی خیر العمل است که ، عبادت عملی است که نشان میدهد به اصطلاح ما رفیق عمل هستیم یا داشتیم زبان بازی میکردیم ، زبان بازی مایه نمی خواهد ، حالا کاری نداریم با انگیزه زبان بازی اگر شد بعد بهش برسیم ، ولی

به هر حال زبان بازی مایه نمی خواهد ، نهایتاً ممکن است یک خورده صرف وقت بخواهد ، و ما می آییم و این کار را انجام میدهم ، ولی اینجا مشخص می شود که نخیر عالم بالا هم حواسش جمع است . اینطوری نیست که ما فکر بکنیم با یکسری زبان بازی رد شدیم و رد کردیم و رفتیم . حی علی خیر العمل را سر راه این قضیه گذاشته اند ، عبادت عملی . بدون آن رفاقت عملی ، این رفاقت نظری به چه درد می خورد ؟ به دردی نمی خورد ، شما خیلی از این دوستان را گذاشته اید کنار .

عالم بالا هم خیلی از ما ها را کنار گذاشته ، ما فکر می کنیم که توی مدار هستیم . خیلی از ما ها کناریم ، خودمان شاید خبر نداشته باشیم ، شاید هم خبر داشته باشیم ،

• خدا بی نیاز است (اللَّهُ الصَّمَدُ)

خوب حالا می خواهیم عبادت عملی کنیم ، می خواهیم رفیق عمل باشیم ، چه کار بکنیم ؟ ((اللَّهُ الصَّمَدُ)) خودش که بی نیاز است ، پس چه کار باید بکنیم ؟ باید ما در خدمت تجلیاتش باشیم . باید در خدمت مخلوقش باشیم ، درسته ؟ خودش که بی نیاز است ، به هر کاری بخواهیم برای خودش بکنیم که به خودش نه دسترسی داریم ، یعنی نه نیاز دارد نه اینکه بتوانیم بگوییم که بفرمایید ، در خدمت مخلوقش ، خلقش .

لذا در دنیای عرفان می گوید عبادت به جز خدمت خلق نیست .

خوب چرا نیست ؟ چون که اگر این نبود روی آن هم خط میکشند ، اینها لازم و لزوم همدیگرند ، باید از همدیگر تشکر کنیم ، ((من لم يشكر المخلوق ، لا يشكر الخالق)) باید از هم تشکر کنیم ، از هم قدردانی کنیم ، فدای همدیگر بشویم . آن بخشش را باید به جا بیاوریم ، اما این بخش است که تضمین می کند این رابطه را ، تضمین رابطه ما با او را ، اینجا است که تضمینش می کند .

بنابراین به دو دلیل ، این یک دلیل و دلیل قبلی که خدمت دوستان عرض کردم ، خان اصلی صلح با دیگران است ، با خودش خیلی راحت می شود به صلح رسید ، کافی است ادراک کنیم عدالتش حل می شود ، کافی است ادراک کنیم حکمتش حل می شود ، حل می شود و همه اش قانونمند است و خیلی هم آسان است .

• نجات جمعی است

ولی سر راه قضیه این مسئله وجود دارد که آخرش می گوید تنها آمدی ، آمدی خوش آمدی ، ولی یک اشکالی دارد که تنها آمدی ، لذا نجات فردی ما نداریم ، نجات جمعی است ، میگویند چرا دست بقیه را نگرفتی؟ مثل یک آتش سوزی یک جایی رخ بدهد و یک نفر فوری خودش را بیاندازد بیرون ، بعد می گویند تو خودت را انداختی بیرون سر راهت توی مسیرت کسی نیافتاده بود ؟ کاری نمی توانستی انجام بدی ؟ شیر گازی در دسترس نبود بندی ؟ یک چیزی ارزش می پرسند که ببینند آیا فقط خودش را نجات داده یا در این مسیر می توانسته کسی را نجات بدهد ؟ لذا در این عرفان نجات فردی نداریم ، نجات جمعی است .

برای اینکه اینطور است ما نیامدیم اول برویم ، ضمن این که میخواهیم برویم و تضادمان را با او حل بکنیم از آنجایی که خان اصلی را از همین ابتدا میدانیم . میدانیم که چی سر راهمان قرار دارد نمی آیم برویم بالا و بعد دوباره برگردیم پایین که ، از همین ابتدا و در این مسیر ما همراه می شویم با دیگران ، خوشبختانه حلقه ها هم در اختیار هست و می توانیم ازش استفاده بکنیم لذا خان اصلی را همراه با اینکه میرویم با خدا به صلح برسیم خان اصلی را هم دنبال می کنیم .

• عدم جدایی دو پله

خوب در این رابطه پس آمدیم گفتیم که پله کمیت ، پله کیفیت ، دنیای عقل کمیت را تعیین می کند و پله عشق کیفیت را ، و تمام اعمال ما یک سکه است که دو رو دارد ، بُعد کمی دارد و بُعد کیفی دارد . نماز را مثال زدیم ، بُعد کمی اش را و بُعد کیفی اش را ، از صبح که از خواب بلند شدیم بُعد کمی و بُعد کیفی را مثال زدیم و دیدیم که جدا از هم نیستند . درست شد ؟

• واقعیت بینی و حقیقت بینی

می بینیم که هر پدیده ای باز دو بخش دارد ، یک بخش واقعیت است و یک بخش حقیقت است . یک فرد اگر صرفاً واقع بین بشود انتها به چه می رسد ؟ واقع بینی ، واقع گرایی آخر به چه می رسد ؟ به علم ، دانش ، تخصص ، و فرد می شود عالم می شود کاسب ، میشود متخصص . اگر صرفاً بُعد حقیقت را ببیند ، یکی از چیزهایی که متوجه می شود که میگوید اصلاً ما مجازیم ، اصلاً وجود خارجی نداریم ، حالا اینها بحثهای جداگانه ای دارد . و اگر صرفاً بُعد مجاز را ببیند سر از شیدایی درمی آورد ، یعنی دیگر اصلاً نمی تواند وارد این رابطه دو دو تا چهار تا ، بخر و بفروش و اینقدر بخر و اینقدر بفروش را ببیند ، اگر یک ذره ای از آن حقیقت را بخواهد برود دنبالش دیگر زندگی روزمره اش را از دست میدهد .

• رند

بنابراین در این عرفان ، رند تعریف شده ، رند کسی است که نه واقعیت را فدای حقیقت می کند و نه حقیقت را فدای واقعیت می کند ، در واقعیت دنبال حقیقت می گردد و در حقیقت دنبال واقعیت می گردد . اگر هر کدام از اینها نباشد ، یعنی فرد رند نباشد یک چیزی کم است ، مثلاً صرفاً در بُعد حقیقت حرکت کرده ، رفته در یک غاری و رفته سراغ مُرتاضی و این حرفها و به یک آرامشی رسیده ، امروز می آید می گوید و خبردار می شویم که این فرد به آرامش رسیده ، پیغام بهش می دهیم که زیاد زحمت نکش ، پاشو بیا توی این ترافیک این خیابانهای شلوغ قرار بگیر تا بعد ببینیم که چقدر آرامش داری ؟ بیا اینجا سر ماه صاحبخانه بیاید و اجاره اش را بخواهد و بگوید که آمدم اجاره را ببرم بالا و بعد ببینیم که چقدر آرامش داری ؟ تو خارج از میدان

آزمایش ، چیزی را داری آزمایش و پیدا می کنی ، اگر آمدی توی این میدان و توی این شرایط آرامشت را حفظ کردی به شما می گویم که بَارَكَ اللهُ ، آنجایی که هستی خارج از حیطه آزمایش است .

کسی هم که صرفاً با واقعیت می رود جلو ، عالم و کاسب و غیره و اینها ، زمانی که از حقیقت چیزی نداند میگویم که عُمَرَت را تَلَف کردی ، از این در آمدی از آن در داری می روی نمیدانی که از کجا آمدی ؟ چرا آمدی ؟ کجا می خواهی بروی ؟

• عرفان حلقه و پاسخ به سه سؤال اساسی

سه سؤال اساسی که عرفان حلقه می خواهد بهش پاسخ بدهد . از کجا آمدیم ؟ چرا آمدیم ؟ کجا می خواهیم برویم؟

می گویم که به آن ، در واقع عمرت را تلف کردی و تو نمی دانی که منظور از بودن در اینجا چیست ؟ تو فقط خریدی و فروختی و سود بردی هی اینها را گذاشته ای روی هم و جز این چیز دیگری را به اصطلاح نمیدانی .

وقتی به بُعد شناخت کیفی می رسیم ، که در این عرفان شناخت کیفی هستی ، شناخت کیفی وجود را مدّ نظر دارد و راجع به هستی اظهار نظر می کند و تئوری جهان تک ساختاری را ارائه می دهد که یک بررسی صرفاً کیفی است و وجود را تعریف می کند و راه را تعریف می کند و بُعد کیفی اش را مدّ نظر دارد و می آید تعریف می کند . روی همین پله که گفتیم بُعد کمی و کیفی ، من یک مثال میزنم که باز هم موضوع کمیت و کیفیت آشکارتر بشود .

• تحقق اخلاق (بر روی کدام پله)

فرض کنید اخلاق در عرفان ، خاطرتان باشد در ابتدای صحبت خدمتتان عرض کردم که ما روی پله عشق پند و نصیحت نداریم ، یعنی شما فایده ندارد که روی پله عشق بیایید و پند و نصیحت بیاورید ، روی پله عقل به درد می خورد ، چون روی پله عقل بدون پند و نصیحت و اندرز کار دیگری نمی شود کرد ، خوب وقتی می گویم اخلاق ، باید بگویم اخلاق روی کدام پله ؟

• تحقق اخلاق بر روی پله عقل

اخلاق روی پله عقل ؟ می گویم بله ، تذکیه رفتاری ، باید اینطوری برویم ، اینطوری بیاییم ، این کار را بکنیم ، آن کار را بکنیم ، اگر بخواهیم بُعد کمی اخلاق را تعریف بکنیم می گویم ، می گویم این کارها را نباید کرد ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ ، این کارها را باید کرد ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ ،

• تحقق اخلاق بر روی پله عشق

اما وقتی می آیم روی پله عشق دیگر پند و نصیحت که نمی توانیم داشته باشیم ، پس اخلاق چگونه تحقق پیدا می کند ؟ همانطور که گفتیم ، هر جایی که تعریف کردیم ، صلاة را تعریف کردیم ؟ بعد کمی اش را گفتیم . اخلاق را هم که تعریف می کنیم بعد کمی اش را می گوئیم ، می گوئیم این کارها را نباید کرد ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ ، این کارها را باید کرد ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ ، اما وقتی می آیم روی پله عشق ، روی پله کیفیت ، که پند و نصیحت که به درد نمی خورد ، آنجا چطور تحقق پیدا می کند ؟

در پله عشق (عرفان) ، آنجا تا به ادراک و اشراق نرسیم ، تن واحده هستی را درک نکنیم و ندانیم که هر کسی جزء پاره تن ماست شما هی بگوئید که غیبت نکن ، هی بگوئیم ظلم نکن ، فایده ای ندارد که ندارد ، روی پله عرفان فرد می آید به درک تن واحده نائل می شود ، به درک جمال یار نائل می شود ، به درک انالحق نائل می شود ، به درک هدمندی هستی نائل می شود ، به درک حضور نائل می شود و ادراکاتی که این ادراکات در عرفان حلقه تعریف دارد ،

وقتی که نائل شد تازه می فهمد که چرا نباید غیبت کند ، چرا نباید ظلم کند ، تا این مرحله حادث نشود حرفها اشکال روی کاغذ و گفته ها صوتی در فضا هستند ، و می بینید که انسان آنطور که باید و شاید از پند و نصیحت درس نگرفته ، مگر کسانی که به درک نائل شده اند ، یعنی ادراکاتی برایشان پیش آمده و آن ادراکات بهشان کمک کرده که چه کار کنند ، و آن نصایح را بهش جامه عمل بپوشانند ، خوب یک اشاراتی به این مفاهیم کردیم به عنوان مثال درک جمال یار ، درک انالحق ((نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي - الحجر ۲۹ و ص ۷۲)) ، و درک حضور ، که درک حضور از ادراکاتی است که در این ارتباطات پیش می آید و دوستانی که حلقه ها را تجربه کردند درک حضور را می دانند که راجع به چه صحبت می کنیم .

• دیدن با عشق یا دیدن با عقل ؟

من از مجموع صحبتها درک جمال یار را باز کنم و یکسری از مفاهیم را که منظور نظرم هست شاید شفافتر بشود ، و برای اینکه درک جمال یار را بگوئیم از وادی عشق داستان لیلی و مجنون را یک اشاره کوتاهی بهش داشته باشیم ، که خوب همه می دانیم که مجنون واقعاً از عشق لیلی مجنون بود ، و آوازه این عشق در بلاد مختلف پیچید ، و همه فکر کردند که این لیلی چه کسی باید باشد که خالق چنین عشقی است و خلیفه دستور داد که لیلی را بیاورند در دربار و این ببیند که این لیلی چه لقبی است و این کیست ؟

گفت لیلی را خلیفه ، کان تویی

کز تو مجنون شد ، پریشان و غوی

از دگر خوبان ، تو افزون نیستی

گفت خائش ، چون تو مجنون نیستی

دیده‌ی مجنون ، اگر بودی تو را

هر دو عالم ، بی خطر بودی تو را (مولانا)

تو اگر با چشم مجنون به من نگاه می کردی می دانستی که من کیستم ، تو با چشم خودت داری نگاه می کنی و این چشم ، چشمی است که از روی پله عقل دارد نگاه می کند ، عیب دانی از چه خیزد ؟ خیزد از عقل ملول ، تو داری با این دید من را نگاه می کنی ،

• درک جمال یار (دید عشق ، دیدن وجه الله)

حالا کسی که به عشق الهی نزدیک می شود ، همان که صحبت کردیم ، به هر جا که نگاه بکند وجه الله را میبیند ، به هر جا نگاه بکند پرتو روی او را می بیند .

« این همه عکسِ می و نقش مخالف که نمود یک فروغِ رُخِ ساقیست که در جام افتاد »

و هر جا را که نگاه می کند پرتو روی او را می بیند ، حالا با دید عقل نگاه بکنیم یک چیزی می بینیم ، با دید عشق نگاه بکنیم یک چیزی می بینیم ، با دید عشق نگاه می کنیم شیطان هم نعمت است ، اگر شیطان نبود ما دنبال کمال نبودیم ، دنبال خدا نبودیم که ، و هر چه را که در هستی نگاه می کنیم نعمت می بینیم ، اگر زلزله نبود ما اینجا نبودیم ، اگر آتشفشان نبود ما اینجا نبودیم ، اگر ساعقه نبود اینجا نبودیم ، خوب زمین زیر آب بود ، زلزله شد ، آتشفشان شد خشکی ها ایجاد شدند ، اگر که این نعمت ها نبود ما هم نبودیم ، ساعقه نبود آنوقت لایه ازن نبود ، اکسیژن تبدیل به ازن نمی شد ، و همینطور إلا آخر ، پس ما در هستی چیزی جز نعمت نداریم ، هر چیزی را که خلق کرده نعمت است ، حتی آنی که ((مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ)) ، اگر آن شرّ نبود خیر معنی داشت ؟ خوب حالا پس دو دیدگاه می شود ، یک دیدگاه می شود که چون گل را می خواهیم خارش را تحمل می کنیم ، شرّش را تحمل می کنیم ، عاشقشیم ، در کنار گل خار را هم عیب نمی دانیم ، میدانیم که لازمه وجودش بوده و لذا عاشق نمی تواند دهانش به کفر باز شود و نمی تواند به دشنام باز شود ، خوب اگر ما باز می شود به علت این است که ما از روی پله عقل نگاه می کنیم ، و روی پله عشق این مسئله نیست ،

• دنیای عرفان ، دنیای بی ابزاری

بحث دیگری که وجود دارد ، حالا وقتی می آییم و موضوع پله بی ابزاری یا پله عشق را مورد بررسی قرار می دهیم که موضوع عرفان است ، عرفان وقتی گفتیم ، یعنی دنیای بی ابزاری ، در آن تکنیکی نیست ، هر جایی تکنیکی کشف بشود آن مربوط به دنیای عرفان نیست ، این قانون است ، چرا ؟ با تعریف هایی که کردیم عرفان تکنیکال نیست ، اگر خالص باشد مربوط به دنیای عشق است و دنیای عشق هم ابزار در آن نیست و به اصطلاح تکنیکال نیست ،

• عرفان کمال

و حالا وقتی می آییم روی این پله ، دوباره عرفان تقسیم بندی می شود ، غیر از عرفان نظری و عملی ، عرفان تقسیمبندی می شود به عرفان کمال و عرفان قدرت .

عرفان کمال میخواهد به ما بگوید که ما از کجا آمدیم ، چرا آمدیم ، و کجا میرویم ، اصلاً ما ، هم و غمی جز این نداریم ، ما اصلاً آمدیم رو زمین که همین را بفهمیم ، چیزی غیر از این نمی خواهیم ، و اینکه همه چیز در کار است تا این که ما نانی به کف بیاوریم ، شکمی سیر کنیم و بعد برویم ببینیم که چه خبره ، از کجا آمدیم ؟ چرا آمدیم ؟ و کجا می خواهیم برویم ؟ اصلاً غیر از این به منظور دیگری روی زمین نیست .

• عرفان قدرت

اما عرفان قدرت در واقع می خواهد نحوه تسلط و مسلط شدن را برای فرد مهیا بکند و خلاصه کلام به او قدرت ببخشد .

لذا در عرفان کمال و در عرفان قدرت مسائل با همدیگر تفاوت فاحشی دارند ،

مثلاً در عرفان قدرت شما بر می خورید با مسائلی مثل نفوذ در دیگران ، فکر خوانی ، مسخ دیگران ، تسخیر قلوب ، خوب تسخیر قلب به چه نیتی ؟ به چه معنایی ؟ بستن زبان دیگران ، به چه منزله ای باید زبان دیگران بسته بشود؟ خوب ، و مسائل بسیار مفصلی که خودش جای یک صحبت بسیار اختصاصی و خاصی را دارد ، دیدن آینده ، نقض ستارالعیوب بودن ، نقض اختیار ، نقض کمال و ماجراهای دیگر مانند نقض عدالت ، اینها هر کدام از این کارها ، یک یا چند تا از اشکالات بر آن وارد می شود و در عرفان قدرت می بینیم که فرد به چیزی از کمال نمیرسد ، فقط یک قدرتی را در اختیار خواهد داشت ، اما اگر ازش سؤال کنیم که از کجا آمدی ؟ چرا آمدی ؟ و کجا می خواهی بروی ؟ چیزی نمی داند . خوب این هم در مورد عرفان کمال و قدرت .

• الرحیم

من فقط چون با بسم الله الرحمن الرحیم در ابتدا ، و اسم اعظم بسم الله شروع کردم ، رحیم اش را هم بگویم ، بسم الله را گفتیم ، رحمان را هم گفتیم ، خوب یک توضیح کوتاهی هم در رابطه با رحیم بدهم خدمتان .

خوب رحمان شد مجموعه تسهیلات حرکت به سمت کمال .

رحیم تضمین الیه الراجعون هست ، ضمانت الیه الراجعون هست ، و شامل مرگ و جهنم هست ، بدون مرگ و جهنم هرگز ما به کمال نمیرسیدیم و الیه الراجعون اتفاق نمی افتاد ، مرگش که خوب مشخص است ، حالا چون اینها بحث مفصلی دارد من دارم کوتاه کوتاه می گویم که در واقع کل قضیه را داشته باشیم .

• مرگ

مرگ مشخص است ، اگر مرگ نبود ، ما برای ابد در نیازمندی باقی می ماندیم ، مرگ می آید به نیازمندی ما در هر مقطع ، در هر مرحله خاتمه می دهد ، الان اینجا در جهان مکان و زمان و تضاد هستیم ، می آید خاتمه می دهد و ما میرویم به جهان لامکان ، یعنی زمان و تضاد هست ، بعد می آید خاتمه می دهد و ما میرویم به جهان لامکان ، لازمان و فقط تضاد ، و بعد از آن که دیگر جنتی ، که لامکان ، لازمان ، لاتضاد ، لا هر بُعد دیگر ، قبل از این هم در جایی بودیم با یک بُعد اضافی تر که آن را حالا واردش اصلاً نشویم ، خوب این از مسئله مرگ ، اگر مرگ نبود ما برای ابد در این مرحله ای که الان هستیم ، نیازمند باقی میماندیم ،

• حرکت به سمت بی نیازی

یکی از تعریف های کمال حرکت از نیازمندی به بی نیازی است ،

تلفیق آیات قرآن مطالبی را برای ما نشان می دهد در این رابطه ، چون خودش گفتیم که نام ندارد ، صفت هم ندارد ، ((سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ - الصافات ۱۱۵ و المومنون ۹۱)) پس چرا توصیف شده ؟ یک ماجرای برای خودش دارد .

خوب ما می گویم که ((إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ - بقره ۱۵۶)) و ((لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ)) یعنی چه ؟ ما به سمت او میرویم ، او یکتاست ، یعنی چه ؟ یعنی ما به سمت یکتایی میرویم ، ما به سمت ((غَنِيٌّ وَ حَمِيدٌ وَ رَحِيمٌ وَ الْقَلِيمُ وَ السَّمِيعُ وَ بَصِيرٌ)) می رویم . من دیگر اینجایش را درز گرفتم ، فکر میکنم که تا آخرش را متوجه می شویم که مسیر ما مشخص شده ، و گرنه انتصاب صفت به او خودش یک مشکلی دارد ، انتصاب نام به او خودش به اصطلاح مسائلی را دارد و در آنجا ، آنچه را که ما می بینیم ، در واقع می گوید دارید می آید به سمت من ، دارید می آید به این سمت و ((اللَّهُ الصَّمَدُ)) به سمت صمد شدن می آید ، به سمت علیم شدن ، به سمت سمیع و غفور و رحیم ، و به سمت بی نیازی دارید می آید ، و این بی نیازی تحققش به چیزهایی نیاز داشته ، یکی اش مرگ بوده ، یکی اش جهنم .

((وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا - مریم ۷۱)) هیچ کدامتان نیستید مگر وارد شوید ، حالا برای چه وارد می شویم ؟ خوب ، برای این وارد می شویم که یک روزی گفت ((وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ - بقره ۳۵)) به این درخت نزدیک نشوید ، ما نزدیک شدیم ، و بین ما و او حائل کشیده شد ، ما از او جدا شدیم ، و این جدایی و این لایه ای که ما را از روح الله جدا کرد ، هرگز از بین نمی رود مگر در جهنم سوزانده بشود ، و در واقع جهنم جایی است که تلفیق من ثابت و من متحرک رخ میدهد و ما بعد از آنست که دسترسی به مسائلی پیدا میکنیم که این خودش باز جای بحث مفصلی دارد ، و بعد از جهنم ((خَلِيفَةُ اللَّهِ)) ی شروع می شود ،

• آخرین آزمایش

آخرین آزمایش و آزمایش اصلی ، آماده شدن برای ((اَلْسُنَتْ بِرَبِّكُمْ - الأعراف ۱۷۲)) برای پاسخگویی به اَلْسُنَتْ بِرَبِّكُمْ ، آیا ، آیا با تست اینکه ، حالا که رسیدی به ((وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا - بقره ۳۱)) به همه چیز رسیدی ، آیا هنوز من خدایت هستم ؟ یا برای خودت خدا هستی ؟ ، آزمایش اصلی و آزمایش آخر ، خوب ((خلیفه الله)) ی شروع می شود بعد از جهنم ، اینجا چه ؟ اینجا ما وجه تشابهی با او نداریم ، سنخیتی نداریم ، ما کجا ؟ ، او کجا ؟ باید بین خودش و خلیفه اش ، جانشینش یک سنخیتی وجود داشته باشد ، اینجا سنخیتی وجود ندارد ، حالا هر کدام از اینها در این مجال کوتاه نمی گنجد که همه اش را باز کنیم .

در پاسخ به یک سؤال :

• شرط اتصال فردی

ما عاشق خدا نمی توانیم بشویم ، از آنطرف در اتصال فردی عاملی که باعث می شود از این مقاومتی که بر اساس عدالت بر سر راه وجود دارد جواب گرفته شود اشتیاق است . از یک طرف « اِدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ » ، محتاج اشتیاق است . یعنی اینطور نیست تا ما بگویم خدا ، بگوید بلی ؟ چکار دارید ؟ اینجوری نیست . برای اینکه فرق کیفی باشد بین کسی که می خواند ، با کسی دیگری ، خوب یک کسی شل می گوید ، کس دیگری سفت میگوید ، یکی با اشتیاق میگوید ، برای اینکه عدالت روی این مسئله باشد لذا یک مقاومتی آنجا تعریف می شود ، که آن مقاومت باید یک حدی اشتیاق پشتش خوابیده باشد تا جواب بگیرد ، درست شد ؟ یا نه ؟ این در مورد اتصال فردی است . لذا ده هزار نفر یک کاری را انجام میدهند ، اگر یک نفر جواب بگیرد ، در اتصال فردی اینجوری است .

• اتصال جمعی :

اما در اتصال جمعی اینطور نیست . اتصال جمعی موضوع کاملاً فرق می کند . (مراجعه به کتاب انسان از منظری دیگر - صفحه ۸۸)

• چرا ما نمیتوانیم عاشق خدا بشویم ؟

خوب حالا می آیم سر اینکه ما صحبت از عشق به خدا کردیم اما ما نمی توانیم عاشق خدا بشویم ،

« تو را آنچنان که تویی هر نظر کجا بیند ؟ *** به قدر فهم خود هر کسی کند ادراک »

خوب ما نمی توانیم عاشق او بشویم ، چون هیچ تعریفی آرزو نداریم ، هیچ رقم نمی توانیم خودمان را به حریم شناختی او نزدیک بکنیم ، درست است یا نه ؟

ما چه می توانیم بکنیم ؟ ما تا یک جایی می توانیم بیاییم . تا جایی که آن عشق را معطوف بکنیم به تجلیاتش ، خودش را که دسترسی پیدا نمی کنیم ، این علنی است در عرفان ما و فکر می کنم که این اشتراکی باشد ،

ما خودش را که دسترسی نداریم ، دسترسی نداریم یعنی نمیدانیم که چه کار باید بکنیم الان ، ولی تجلیات او را دسترسی داریم ، آن عشق می آید تا یک جایی که معطوف بشود به تجلیات الهی ، وقتیکه به تجلیات او معطوف شدیم آنوقت اوست که عاشق ما می شود ، یعنی این خانه باید خالی بشود ، (اشاره به دل) یک عواملی باعث میشود که این خانه خالی شود ،

برو تو خانه دل را فرو روپ *** مهیا کن مقام و جای محبوب
 چو تو بیرون روی او آنقدر آید *** به تو بی تو جمال خود را می نماید
 تا تو پیدایی خدا باشد نهان *** تو نهان شو تا که حق گردد عیان

اما چگونه ؟

• لزوم طراحی عشق زمینی :

عشق زمینی برای این طراحی شده ، عشق زمینی عاملی است ، ما خودش را نمیتوانیم دسترسی پیدا کنیم ، عشق متوجه تجلیات او میشود ، بعد خانه خالی می شود ، آن موقع ، او عاشق است . ما معشوقیم ، به محض اینکه شرایطی رخ داد ، او است که ما را پیدا می کند ، اما ممکن است که اینجا یک سؤالی مطرح بشود که بگوید خوب ، همه انسانها عشق زمینی را دارند تجربه میکنند ، پس چرا نمی آید ؟ موضوع این است که ما یک تعریفی داریم ، دنیای وارونه و غیر وارونه ، در دنیای وارونه یا در دنیای خود شیفتگی ، عشق یک تعریفی دارد ، و در دنیای غیر وارونه یک تعریف دیگری دارد .

در دنیای وارونه عشق یعنی اسارت ، عاشقی یعنی کنترل اسارت ،

در دنیای غیر وارونه عشق یعنی آزادی ،

از مردمک دیده بباید آموخت *** دیدن همه کس را و ندیدن خود را

• تعریف عشق در دنیای وارونه :

عشقی که ما در دنیای وارونه تجربه می کنیم ، به معنی اسارت است ، عشق عقلانی است ، عشق روی پله عقل است ، عقل است که این عشق را توصیه می کند ، میگوید اگر او نباشد تو میمیری .

انسان عمدتاً عشق عقلانی را تجربه می کند ، چون نرم افزار ناخود آگاهی ما را از بچگی روی عقل بستند ، حالا اینها همه تعریفهایی دارد ، به ما گفتند عاقل باش ، عاقل باش ، عاقل باش ، عاقل باش ، این بچه عاقلی است ، عاقل ، عاقل ، و الان این نرم افزار ناخود آگاهی ما بر اساس دو دو تا چهار تا بسته شده است . لذا ما وقتی هم که می خواهیم عشقی را تجربه کنیم ، چه عشقی را تجربه می کنیم ؟ عشق عقلانی را تجربه میکنیم ، نه عشق عشقانی را ، عشق عقلانی این است که می گوید این باید باشد تا تو زندگی بکنی ، عقل است که می آید و می گوید .

آنچیزی را که ما در تجربه عشق زمینی دنبال می کنیم پیشنهاد عقل است ، پیشنهاد عشق نیست ، پیشنهاد عشق را یک لیلی و مجنون داریم و یک خسرو و شیرین داریم ، اینها را داریم ، بقیه همه در واقع آن تجربه را نکردیم و در واقع اگر آن تجربه را انسان میکرد ، یعنی به یک مگس به دیده عشق نگاه بکند . از روی پله عشق به یک مگس نگاه بکند ، میتوانست به یک گل از روی پله عشق نگاه بکند ، ما تازه وقتی هم که نگاه می کنیم از رو پله عقل نگاه می کنیم .

کار ما نیست شناسایی راز گل سرخ
 کار ما شاید این است که در افسون گل سرخ شناسیم
 کار ما شاید این است که پی نیلوفر و قرن ، پی آواز حقیقت بدویم
 پشتِ دانسیِ اردو بزینم

ما پشت دانایی اردو نزدیم ، عشقمان هم عقلانی است ،

• شمس من و خدای من :

و ماجرای شمس من و خدای من ماجرابی است که ما تا یک جایی میتوانیم بیاییم ، تا جایی که عاشق تجلیات الهی بشویم نه خودش ، خودش را نمی توانیم ، وقتی عاشق تجلیاتش شدیم برای مولانا شمس اینکار را کرده ، برای کسی ممکن است مگسی این کار را بکند ، یک زنبور ، با دیدن یک زنبور آن عشق حاصل بشود ، و این قلب در تسخیر قرار بگیرد ،

• مشکل بشر امروزی :

ما الان یک مشکل داریم ، مشکل نرم افزاری داریم ، مشکل ناخودآگاهی داریم . که اینجا را بر اساس دو دو تا چهار تا برنامه نرم افزاری اش را نوشتند ، لذا وقتی که می آیم روی حریمی که از دو دو تا چهار تا پیروی نمیکند قفل می شود ، هر چی ، خارج از حریم ادراک و اشراق و نمی دانم این مسائل را که چون دو دو تا چهار تا ندارد به محض اینکه اطلاعاتش به اینجا می رسد این را سانسور می کند ، قفل می کند ، نگهش میدارد ، الان مشکل ما این است ، یعنی مشکل انسان این است که نرم افزار ناخودآگاهی اش بر اساس لایک و منطق و دو دو تا چهار تا طراحی شده ، لذا عشق را هم از این زاویه می بیند ، علت شکستمان هم همین است ، عقل می آید و دو روزه عیبها را پیدا می کند ، عیبها را که پیدا کرد دیگر وامصیبتا است ، دیگر همه چیز از بین رفته است ، ولی اگر عشق باشد عشق نمی تواند عیب ببیند . بنابراین یک ماجراهای دیگری رخ می دهد ،

در پاسخ به یک سؤال :

کسی که در ابتدای راه است ، وحدت را نمی داند ، اینجا ما وحدت در کثرت هستیم ، بالا کثرت در وحدت است ، اینجا کسی که می خواهد شروع کند این چیزها را نمیداند ، ما داریم عام صحبت میکنیم ، کسی که می خواهد به این وادی نزدیک بشود که خیلی از مسائل را نمیداند . و

« فهم او در خور هر هوش نیست *** حلقه او سخره هر گوش نیست »

و دارد می آید یک مسائل مقدماتی را میتواند دسترسی پیدا بکند ، میتواند به حریم عشق نزدیک بشود و این نزدیک شدن به حریم عشق ، یعنی با رعایت اصول کلی ، مثل همین ، عشق ، عشق است ، اگر توش عقل نبود آن ادراکات راه می افتد ، این قانون است ، و دل بخواهی نیست ، از بالا به پایین دل بخواهی نیست ، قانونمند است ، یعنی هیچ فرقی بین هیچ کسی نیست ، همه در پناه رحمت الهی ، چه خاصش و چه عامش قرار دارند ، یکی مشتاق شده و یکی نشده ، خوب ، پیامبر (ص) در غار چه کار می کردند ؟ خوب این نشان میدهد که به دنبال

اشتیاقی رفتند، به دنبال یک ماجراهایی رفتند، علت انتخابشان را هم یعنی می توانیم با هم پیگیری کنیم ببینیم که نه، علت داشته که انتخاب شدند، دلبخواهی نبوده، و آن دستمایه را چه کار کردند؟ آن دستمایه را داشتند بهش رسیدند و قانون بازتاب مزدشان را بهشان برگردانده است

در پاسخ به یک سؤال:

• تعریف روح از دیدگاه عرفان کیهانی:

روح هادی است، حالا هادی چیست؟ گفتیم این چند تا جهان است، جهان اینجا را داریم، جهان بعدی را داریم، جهان بعدی را داریم، حالا هر کدام از این جهان ها مثلاً در جهان لامکان لازمان، خودش از مقاطع مختلفی تشکیل شده، کاری نداریم.

روح نقش هادی دارد، یعنی همیشه در هر جا ما تحت تأثیر دو نیرو قرار می گیریم، یک نیروی روح است و یک نیرویی هم به سمت پایین. همین الان که ما اینجا هستیم تحت تأثیر دو تا نیرو هستیم، منتها نمیشود الان بازش کنیم، روح آنیکه گفته می شود ((وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً - الإ سرا ۸۵)) این روح هادی است، نقشش هادی است، در همه مقاطع و در همه زندگیا، این چیست؟ این با ما هست. این روح، اصلاً ربطی به این موضوع به اصطلاح ندارد.

اما کالبد روانی بخشی است که احساسات ما را مکشوف می کند، کالبد ذهنی بخشی است که ادراکات ما را مکشوف می کند، هر کدام از اینها یک ماجرای جدایی هستند، منتها نحوه ای که ما ارتباط برقرار می کنیم، و یک کالبد فیزیکی هم هست، که ارتباط ما را با هستی برقرار میکند، ما چه اطلاعاتی می دهیم، چگونه پردازش می کنیم، روان و ذهن به اصطلاح چه جوری می خواهند این موضوع را پیروانند ما به یک نتیجه ای می رسمیم، عشق عقلانی می رسمیم یا عشق عشقانی می رسمیم، حالا این اصطلاح هم کاربرد این که درست بشود با هم تفاوت پیدا می کند، از این زاویه است وگرنه هر کدام از اینها را تعریف هایش را بکنیم ارتباطی به خود این ندارد، چگونه ما با هستی ارتباط برقرار کردیم یک پاسخی برای ما دارد می توانیم بررسی کنیم،

در پاسخ به سؤال:

(که اصطلاح عرفان حلقه را برای نخستین بار خودتان مطرح فرموده اید؟ یا سابقاً با این عنوان کسان دیگری عرفان حلقه را به کار برده اند؟)

خودم نام عرفان حلقه را بر این گذاشته بودم، دوست عزیزمان، استاد عزیز جناب آقای دکتر منصور لاریجانی پیشنهاد عرفان کیهانی کردند. ما هم نظر این استاد عزیز را محترم شمردیم و آمدم عرفان کیهانی را گذشتیم، منتها چون که سالها بود این مسئله به نام عرفان حلقه بین دوستان مجموعه مورد شناسایی بود ما هر دویس را گذاشتیم که هم آنها و هم به هر حال این قضیه کلاً بتواند با هم تلفیق داشته باشد، اما اسمی که در واقع کلّیت این ماجرا را می رساند، حلقه به نظر من بهترین اسمی است که دقیقاً نشان می دهد که ما در عرفان عملی با استفاده از حلقه چه کار می کنیم و خیلی متناسب تر است.

در پاسخ به یک سؤال :

در مورد بحث به اصطلاح عرفان عملی ما اوّل باید ببینیم که نقطه نظرهای همدیگر را قبول داریم که وارد دنیای همدیگر بشویم یا نه ، اگر نقطه نظرات همدیگر را بتوانیم قبول کنیم میتوانیم با دنیای همدیگر عشق کنیم . در غیر این صورت هر کسی برود با دنیای خودش عشق کند ، ((لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ - کافرون ۶)) ابتدا به ساکن ما اصلاً ببینیم که به اصطلاح دنیای ما البته یکی است ، همان ابتدا گفتیم ، چون ندیدند حقیقت ، ره افسانه زدند ،

• نگاه به هستی از چهار زاویه : (جهان شمول)

گفتیم علم و فلسفه و مذهب و عرفان از چهار زاویه می خواهند به هستی نگاه بکنند ، آن چیزی که جهان شمول باشد با هر چهار تا انطباق دارد ، یعنی نمی شود از این زاویه به تضاد بخورد ، از آن زاویه تأیید بشود ، این زاویه نمیدانم ... نمی شود ،

در پاسخ به سؤال:

(در تعریف عرفان قدرت که بیان کردید فن و تکنیک وجود دارد پس نباید ظاهراً عمل ریاضت ، تصرف و فلان را از مقوله عرفان به حساب آورد)

نیازی به ریاضت نیست ، به اعتقاد ما البته ، شما تمام مسائل منفی را و مثبت را ، اتصال به شبکه مثبت ، ما دو شبکه داریم ، شبکه مثبت و شبکه منفی ، هوشمندی مثبت و هوشمندی منفی ، برای متصل شدن به شبکه مثبت یا شبکه منفی نیاز به هیچ ریاضتی نیست ، اگر رفتند به دنبال ریاضت به خاطر اینکه راهش را بلد نبودند ، رفتند خودشان را به این در و آن در زدند بلکه یک جوری پیدا کنند ، یعنی در واقع ریاضت وسیله ای بوده برای اینکه اشتیاقشان را نشان بدهند ، لازم نیست کسی برود روی تخت میخ دار بخوابد ، ولی اگر یکی رفته خوابیده این آنقدر مشتاق بوده که رفته این کار را کرده که بگوید من مشتاقم ، به من یک چیزی بدهید ، ولی یک نفر می تواند گوشه خانه اش بنشیند هیچ حرکتی نداشته باشد ، مشتاق باشد ، و متصل بشود . و برای جاری کردن طلسم و فلان و اینها نیاز به هیچ چیزی نیست ، آن طلسمی که جاری میشود (۱) قرارداد است ، (۲) شریک جرم را میخواهند آنجا با مدرک مُسَجَّل و محکم ، چون کسی که وارد این قضیه می شود ، کسی که انجام بدهد ، کسی که سفارش دهنده است ، اینها شریک جرمند . برای اینکه شراکت جرم او مُحَرَّر بشود یکسری پیشنهادات شده که در غالب تکنیک به نظر می آید ، و با جاری شدن آن طلسم ، و اینها عرفان قدرت جاری می شود ، نیازی به آنها نیست ، نیازی به آن مسائل نیست ، ولی برای اینکه فردی که می آید سفارش می دهد ، شراکت جرمش مُحَرَّر بشود و فردا نگوید که من نمیدانستم ، من آمدم به ایشان گفتم و ایشان گفت که تسخیر قلوب است ، باشه من قلبش را برایت تسخیر می کنم ، برای اینکه شراکت جرم مُحَرَّر بشود تشریفات را جاری می کنند که فرد هم باید برود و آن تشریفات را جاری بکند ، فردا می گویند تو بین این کارها را کردی ، رفتی و نمی دانم ، سایه نردبان را آوردی ، این را با آن چکار کردی و این را با این قاطی کردی ، تو می گویی که من نمیدانستم که چکار میخواهم بکنم ،

شبکه منفی برای خودش شگردهای خاص و زیرکانه خودش را دارد ، شراکت جرم را مُحَرَّر می کند ، و گرنه بدون نیاز به آن مسائل هم امکان جاری شدن ارتباطات منفی در شبکه منفی کاملاً مقدور است ، نیاز به هیچ

ریاضتی نیست ، حالا حداقل از نظر ما ، چون من خودم اصلاً یک ذره ریاضت در زندگی ام وجود نداشته از این بابت ، هر چه بوده زندگی فردی ، خوب زندگی شخصی همه مان سختی ها کشیدیم ، بنده هم همین طور .

• لزوم حفاظ :

یا بحثی را که ما داریم ، حمله شبکه منفی داریم ، خوب ما اینها را پشت سر گذاشتیم ، خوب اینطور نیست که شما بگویند سبحان الله ، شبکه منفی بایستد و نگاهت کند ، شما چهار تا ذکر بگویند مورد حمله قرار میگیرید ، شاید الان بین ما کسانی باشند که این تجارب را کرده باشند ، خوب ، شما اگر که واقعاً با کیفیت ذکر را بگویند مورد حمله قرار می گیرید ، مگر حفاظ داشته باشید و بدون حفاظ این مسائل هست ، حمله شبکه منفی . شبکه مثبت و ماجراهایی که خوب خودش یک صحبتها یی را دارد ، بنابراین من چون خودم از این بابت ، من صرفاً دریافت خودم را بگویم ، چیز دیگری را نمی توانم بهش اضافه بکنم ، و امانتدار هستم ، لذا آنچه را که می گویند ، می گویم نیست ، ثابت هم می کنم ، هر کس می گوید نه هست ، فلان ، بهش ثابت می کنیم که نه به ریاضت نیست ، به این نیست ،

• راه خدا کوتاه ترین راه هاست :

راه خدا کوتاه ترین راه است ، ترفند شیطان این بوده که به ما مگوید که راه خدا طولانی ترین راه است ، یعنی تا اسم راه خدا می آید همه یاد نمی دانم چاه و غار و فلاکت و ریاضت و اینها می افتند ، فریب خوردیم ، راه خدا کوتاهترین راه است ، یعنی هر چه در عرفان می رویم جلوتر ، نظر ، بحث نظر است . همه کارها در عرفان با نظر انجام می شود ،

در نظر بازی ما بیخبران حیرانند

ما خاک را به نظر به کیمیا کنیم

ما انسان را ، خاک را ، کیمیا ، هنر ارتقاء انسان است ، به نظر .

یعنی همه چیز در دنیای عرفان یک نظر است ، ریاضت یعنی چه ؟

« ما خاک را به نظر کیمیا کنیم *** صد درد را به گوشه چشمی دوا کنیم »

گوشه چشم است ، همه اش گوشه چشم است ، تازه گوشه چشم خیلی زیاد است ، نظر است ، همه اش یک نظر است ، بنابراین ، این راه خداست ، اگر کسی می تواند با گوشه چشم کار کند ، با نظر بازی ، میتواند کاری کند این میشود راه خدا ، اگر لقمه را دور دهانمان چرخانیم و آوریم ، و بعد هم فکر می کنیم که خداوند ...

آخر برای چه ؟ چرا می بایستی اینقدر کار ما را مشکل می کرده ؟ این مشکل ماست ، و ما تعریفی که داریم این است که راه خدا کوتاهترین راه باید باشد و هست ، این هم حالا قابل اثبات است و می توانیم ، به هر حال در عرفان عملی این موضوع از چیزهایی است که فرد خیلی سریع بهش می رسد ، چیز پیچیده ای نیست ، جزء مسائلی است که به سرعت به آن دسترسی پیدا می کند ،

در پاسخ به سؤال :

(عرفان قدرت را به عنوان پله بی ابزاری معرفی کردید ، - موضوع ، پله بی ابزاری ، اگر ممکن است بخصوص در باره خواندن فکر دیگران نمونه ای را به صورت کلی نشان دهید ،)
 فرقی نمی کند ، عرفان قدرت و عرفان کمال فرق نمی کند ، اگر بحث ادراک و اشراق است ، یعنی چه به صورت کلی نشان بدهیم ؟ برای فکر خوانی باید متصل بشویم به شبکه منفی ، حریم افراد حريم مقدس است حریم افراد بیت الله است ، خوب وجود ما بیت الله هست یا نیست ؟ هست یا نیست؟ من سؤالی نکردم ، این یک سؤال را جواب بدهند دوستان ، هست یا نیست ؟ در وجود ما روح الله است ((فَاِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَقَّطْتَ فِيهِ مِنْ رُوْحِي فَقَعُوْا لَهُ سَاجِدِيْنَ - الْحَجْر ۲۹ و ص ۷۲)) و حریم ما ، و وجود ما بیت الله است و نزدیک شدن به این حریم به این صورت نیست ، باید تقدّسش شکسته بشود ، لذا فکر خوانی از نظر ما ، فقط از طریق اتصال به شبکه منفی امکان پذیر است و بقیه مسائلی که خدمتتان عرض کردیم به همچنین ، یعنی جزء عرفان قدرت است ، ما تجربه کردیم ولی کنار گذاشتیم ، در آن سی سال قبل که ماجرا شروع شد ، ما اصلاً نمیدانستیم که عرفان کمال چیست ؟ ، عرفان قدرت چیست ؟ این میداد و آن میداد ، یعنی اینطوری است و این قانونش است ، و اینها با هم به اصطلاح یک رقابتی دارند ، این میدهد و آن میدهد ، و بعدها مشخص شد که عرفان قدرت چیست ، و بعداً ما این بخش را کنار گذاشتیم و متوجه شدیم که قدرت حلوا است ،

هر که حلوا خورد واپس تر رود *** هر که صبر آورد گردون بر رود
 هست حلوا خوراک کسودکان *** صبر باشد مشت های زیـرکان

و انسانی که می رود دنبال فکر خوانی حتماً یک نقاط ضعفی دارد ، حتماً نیاز به یک قدرتی دارد و دنبال شیرینی است ، دنبال حلواست ، خوب کمال نمی آورد که ، فرض کنید ما پنجاه سال فکر دیگران را بخوانیم ، چه کمالی برای ما می آورد ؟ هیچ کدام از اینها کمالی نیست ، و خوب البته اثباتش ساده است و من زیاد نمی خواهم در حاشیه ...

در پاسخ به سؤال:

(جناب عالی فرمودید تنها شرط استفاده و مِلاک استفاده از این حلقه شاهد بودن و تسلیم محض است)
 تسلیم محض مشکل است ، محضش را برداریم ، چون ما مراتب مختلفی را طی می کنیم و هر بار درجه تسلیم می رود بالا ، تسلیم اصلاً شاید معنی اش را خیلی برایمان قابل درک نباشد ، ما یک چیز ساده ای را می گوئیم که ما تسلیمیم ، ولی نه اینطور نیست ، الان ما فکر می کنیم تسلیم خداییم ، ولی اینطور نیست ، و در فکر و ذهن و عملمان به اصطلاح هزار رخنه دیگر هم باز کردیم که غیر از خدا را هم ما کمک بگیریم . و در واقع روزی چند بار می گوئیم ((اِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ)) ولی دقیقه نمی گذرد نقضش می کنیم ، میگوئیم ((فَاسْتَقِيْمُوا اِلَيْهِ - فصلت ۶)) ولی دقیقه نمیکشد که نقضش می کنیم ، و در واقع مفهوم تسلیم برایمان یک مقدار چیز است ، بطور نسبی رویش صحبت کنیم بهتر است ، تسلیم محض دیگر یعنی انتهای همه چیز ، یعنی داریم میرویم که آن انتها به یک تسلیم دائمی برسیم که خودش یک مقامی است ،

ادامه سؤال:

(و در جای دیگر نیز ذکر کردید که عرفان حلقه به اختیار تام و کامل باور دارد ، قرار گرفتن این دو مقدار را در کنار یکدیگر بیشتر تبیین فرمایید)

• **شرط استفاده از حلقه : تسلیم ، (شاهد بودن)**

گفتیم شرط استفاده از حلقه ، یعنی الان یک کسی که می خواهد از حلقه استفاده کند ایمان و باور نمی خواهد ، اشتیاق هم نمیخواهد ، استدلالش هم ساده است ، هنوز نمی داند چه چیز است که ، بهش بگویم باور داشته باش ، عقیده داشته باش ، هنوز نمی داند که چیست ، چیزی را که نمی داند چیست ، دیکتاتور که نیستیم که بگویم تو باید عقیده بیاوری ، باور کنی ، ایمان داشته باشی ، به یقین رسیده باشی ، تا استفاده کنی .

رحمت الهی مفومش این است ، دیکتاتوری در آن نیست ، رحمت است ، می گوید که می خواهی تست کنی ؟ میگوید بله ، می گوید خیلی خوب بیا تست کن ، می گوید چه کار کنم ؟ می گوید فقط نگاه کن ، این اول و آخر ماجراست ، چیزی غیر از این نیست .

اگر توانستی نظاره گر باشی ، شاهد باشی ، فاز یا مرحله اول تسلیم را پشت سر گذاشتی ، خواه ناخواه . یعنی نظاره گری ، دستت را می زنی به سینه نگاه می کنی . هست ، می گویی هست . نبود ، میگویی نیست . این مفهوم رحمانیت عام الهی است ، در رحمانیت که دیکتاتوری نیست .

• **مشکل ما چیست ؟**

خوب ، حالا مشکل ما چیست که نمی توانیم ؟ حالا البته ما که می توانیم از حلقه استفاده نکنیم ، هزارن نفر دارند الان از حلقه استفاده می کنند . ولی کَلِّ دارم می گویم ، مشکل چیست که به اصطلاح در سر راه استفاده از این حلقه ، مشکل این است که ما لحظه ای هم حاضر نیستیم دست از خودمان برداریم ، دست از دو تا چهار تا برداریم ، همان لحظه هم می آییم می نشینیم و میگوییم نه نمیشود ، مگر می شود ؟ چطوری می شود ؟ آخر هزار تا . . . ، بابا تست کن ، یک عمری است این طرف آن طرف دویدی ، خوب یک چند دقیقه هم این عقل را بگذارش کنار .

« بشوی اوراق اگر همدرس مائی *** که درس عشق در دفتر نباشد »

« آن نقطه خاموشی در حرف نمیگنجد *** بر تاق فراموشی بگذار کتاب اول »

این راه خدا مثل یک قیف است . لبه ها می آید ، می آید و می آید و به هم میخورد .

یک جایی ، یک نقطه هست ، یک نقطه خاموشیست ، و در آنجا

کفر و دین در بر عشاق نکوکار یکیست *** کعبه و بتکده و جبّه و زنار یکیست
اگر از دیده عاشق به دنیای نگری *** عشق و معشوقه و عاشق ، دل و دلداده یکیست
مختلف گرچه بود درد من و درمانش *** خوشدلم زانکه طبیبم یک و عطار یکیست

• همه چیز نعمت است :

در آنجا متوجه می شود که همه چیز نعمت است ، همه چیز کوتاه ترین راه بوده است ، و همان بحثهایی که داشتیم ، همان ((مِنْ شَرِّ مَا خُلِقَ - فُلُق ۲)) آن شر هم نعمت است ، اگر نبود ، خیر نبود ، شیطان هم نعمت است ، اگر نبود کمال نبود ، و ماجراهای دیگری ، اصلاً ما دنبال خدا نبودیم اگر شیطان نبود ، اصلاً اینجا نبودیم ، و اگر نبود ملائک گفتند که ((نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ - بقره ۳۰)) ما که هستیم ، این را میخواهی چه کار کنی ؟

• فلسفه خلقت انسان :

پس بودن ما اینجا ، ما آمدیم که به اصطلاح نقشه عظیمی را بگوییم که طراحی دنیال چه بوده است و چرا طراحی شدیم ، فلسفه خلقت ما چه بوده ، ما چه داشتیم که اینچنین امانتی به ما داده شد ، به بقیه داده نشده ، ما آمده ایم حرفی بزنیم ، نردبان عشق و ماجراهای دیگری را با هم به اصطلاح صحبت بکنیم به طور کلی . بنابراین توی بحث این موضوع همین است ، آیا مشکل است ؟ خوب اسم این هم تسلیم است ، یعنی شاهد هم که آمده آنجا تسلیم شده ، خوب حالا این تسلیم مراتب دارد ، برای شروع قضیه ، برای اینکه او به یک باور برسد همین حد کافی است ، تمام شد و رفت .

در پاسخ به سؤال :

(شما فرمودید انسان با عبور از جهنم است که خلیفه خدا می شود . اگر برداشت درست است ، آیا مگر نه این است که خلیفه فی الأرض است ، آیا پس از جهنم ارض وجود دارد یا نه ؟)

• منظور از « ارض » چیست ؟

حلقه ((إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ - بقره ۱۵۶)) ارض است ، بستر حرکت ما حلقه إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ است ، نه این زمین . خوب ، الان ما در ایستگاه فضایی یک عده ای ساکنند . یک عده ای ممکن است بروند در کره مریخ ساکن بشوند . پس ، از ماجرای این نقشه الهی نجات پیدا کرده اند ؟ ، آیا اگر یک کسی روی مریخ ساکن شد دیگر نمیگوید من از کجا آمدم ؟ چرا آمدم ؟ به کجا می روم ؟ خوب ماجرای ارض ، بستر حرکت است ، و حالا بستر حرکت داریم ، زمینه حرکت داریم .

• مفهوم سماء

سماء گنجینه اطلاعات هستی است . هفت آسمان ، هفت گاو صندوق اطلاعات هستی است . هفت آسمان را درنوردیدن یعنی به کل اطلاعات إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ رسیدن .

• مفهوم ماء

ماء آگاهی است ، ((وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ - الأنبياء ۳۰)) همه چیز از آگاهی آفریده شده ، حالا البته اینها اثبات دارد . من فقط خواستم اینجا مختصر خدمتان بگویم که ذهنتان را ، ذهنمان را از مسئله فیزیکی باید خارج کنیم . و بحث حرکت از ظاهر به باطن ، شما ظاهر می خوانید ارض ، ولی باطن این ارض چیز دیگری است .

میخوانید سماء ، ولی باطنش چیز دیگری است . ((جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ)) نحر ، کانالهای جاری شدن این آب است ، این آگاهی است . و بهشت هایی که ما بر اساس آگاهی های خودمان خواهیم ساخت . بهشت ها ، جنات داریم ، عدن داریم ، رضوان داریم ، بهشت در کثرت تا بهشت در وحدت ، اینها با هم فرق میکند ، یک معانی هست که ظاهر را می خوانیم و بعد اگر برویم به باطن نفوذ بکنیم ، که **اول صحبت یکی از تعاریف عرفان گفتیم که حرکت از ظاهر به باطن است** ، یعنی رسیدن به کیفیت ، ماجرا از کمیت و فیزیک خارج می شود ، این را فراموش نکنیم ، پس ارض بستر حرکت است .

حالا بعد بیایم که می بینیم که همه چیز مثلاً میگوییم شجره ((وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ - الْأَعْرَافُ ۱۹)) ، چرا گفت شجره ، خوب پس برویم باطنش ، یک چیز دیگری برمیخوریم . اینها همه معانی و مسائلی دارد که باید از آن زاویه بهش نگاه بکنیم .

واقعیت قضیه این است که من هیچ اطلاعاتی در زمینه عرفان کلاسیک ندارم و متون مذهبی ندارم ، و همانطور که گفتم جز پیچ و مهره چیزی را نمی شناسم و کسی که راجع به پیچ مهره اطلاعات دارد بخواهد راجع به عرفان اظهار نظر بکند کارش بسیار بسیار سخت است ، و خلاصه جرأت و جسارت زیادی می خواهد و از همه عزیزان من تشکر می کنم که به هر حال این فرصت را دادند . و امیدواریم که با راهنمایی ها و ارشادات خودشان ما را در این امر مهم راهنمایی بکنند و برای همگی از خداوند متعال توفیق آرزو می کنم ،

همه را به خدا می سپاریم